

ریموند کارور به سال ۱۹۳۸ در شهر کلاستکانی واقع در شمال غربی پاسفیک به دنیا آمد. پدرش کلیو ریموند کارور (Clive Raymond Carver) کارگر سادمای بود که در کارخانه چوببری خاک اره جمع می کرد. مادرش اِلا بیتریس کیسی (Ella Beatrice Casey) که هیچ گاه روی خوشبختی را ندید برای کمک به شوهر، به کار پیشخدمتی در خانه های مردم مشغول بود. کارور در محیطی کاملاً یأس آور به دنیا آمد. او در شعری به نام بیچاره (Shiftless) (۱۹۸۶) شرایط نامساعد دوران کودکی خود را وصف می کند. وی در بخشی از این شعر چنین می سراید:

«مردمی که از ما بهترند همواره در کمال آسایش به سر می برند، و آدمهایی که در شرایط نامطلوب به سر می برند همواره باید شرمنده باشند و بی کار.»

خانواده کارور در اثر فشار اقتصادی و تنگدستی، درست زمانی که پسرشان سه سال داشت، مجبور به ترک شهر خود می شوند، و به شهر یاکیما (Yakima) واشنگتن هجرت می کنند.

کارور در همان شهر بزرگ می شود، و در سال ۱۹۵۶ از دبیرستان آنجا فارغ التحصیل می گردد. در همان سال کارور هیجده ساله به شهر چستر کالیفرنیا می آید تا در کنار پدرش در کارخانه کار کند. او از کار کردن در کارخانه نفرت دارد، به همین دلیل در ماه نوامبر، دوباره به یاکیما بازمی گردد.

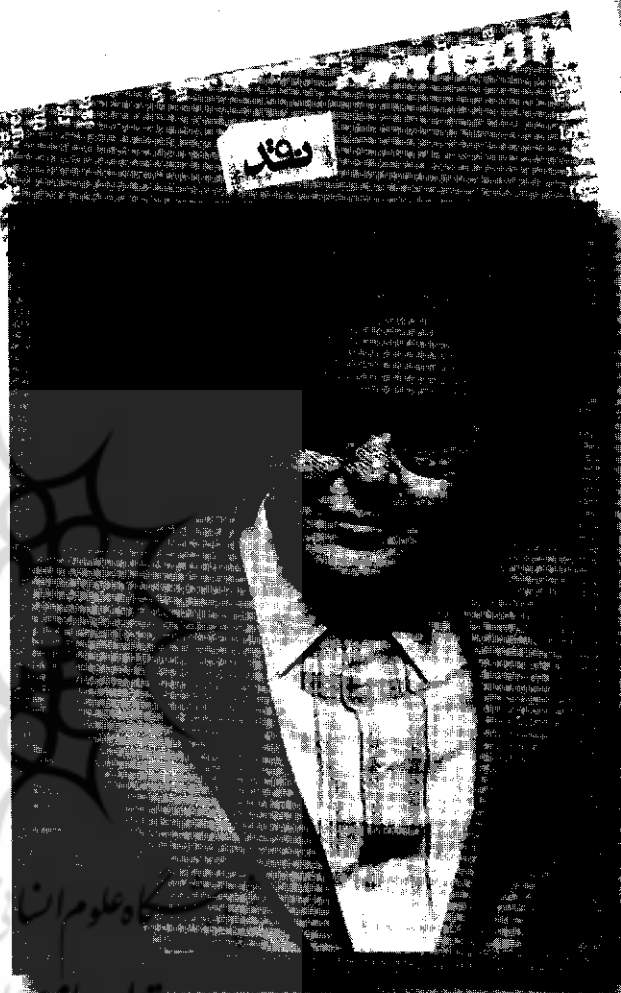
کارور در همان سنین جوانی در فکر تشکیل خانواده بود، تا بدین وسیله، از خانه و خانواده خود بگریزد. به همین دلیل به جمع آوری پول مشغول شد.

در سال ۱۹۵۷ پدر کارور دچار جراحات شدیدی شد و در پی آن، دچار اختلال حواس گشت. در ماه فوریه همان سال، ریموند در سن نوزده سالگی با دختری که شانزده سال از او بزرگتر بود ازدواج کرد. نام دختر ماری آن بورک بود و در شهر یاکیما زندگی می کرد.

کارور در ابتدای زندگی زناشویی خود به کار تحویل دارو مشغول شد. در همان زمان، اولین شعرش در یک مجله ادبی چاپ شد. در همان سال کارور صاحب فرزندی به نام کریستین شد. همسر کارور، فرزند خود را در همان بیمارستانی به دنیا آورد که پدر کارور در اثر جراحی سخت، در طبقه زیربیش بستری بود.

کارور معتقد است آن سال برای او بسیار حائز اهمیت است؛ چون تولد فرزندش، عامل اصلی گرایش او به حرفه نویسندگی شد. کارور در شعری به نام «زندگی پدر من»، از تولد اولین فرزندش می گوید و احساس خود را بیان می کند.

د. سال ۱۹۵۸، ۱۰، خانه خود، ۱۰، به کالفرنیا تا نتاند به عنان.



## ریموند کارور

### نویسندگانی که از نوپا پدشناخت

کامران پارسایی نژاد

Raymond Carver

فرزندش - در ماه اکتبر به دنیا آمد. نام او را ونسی گذاشتند. کارور در آن دانشکده تحت تعلیم جان گاردنر (John Gardner) قرار گرفت تا دوره داستان‌نویسی خلاق را بگذرانند. پس از پایان این دوره، آنها دوباره به کالیفرنیا بازگشتند، و کارور دوباره در کارخانه چوب‌بری به کار مشغول گشت.

در سال ۱۹۶۱ اولین داستانش در مجله‌ای منتشر شد؛ و در همان سال خانواده خود را به شهر آرکانا منتقل کرد. در سال ۱۹۶۳ موفق به دریافت مدرک لیسانس از دانشگاه هومبولد (Humboldt) شد.

پدر کارور در سال ۱۹۶۷ درگذشت. در همین سال، اولین مجموعه داستانش منتشر شد. یک سال بعد، ماری آن موفق به دریافت بورسیه از دانشگاه تل آویو شد. به همین دلیل، آنها به اسرائیل سفر کردند. کارور و همسرش زیاد در آنجا نماندند و دوباره به کالیفرنیا بازگشتند. او در همان سال به نوشیدن الکل روی آورد و سخت در این کار افراط کرد. تا آنجا که با این کار ضربات جبران‌ناپذیری به خانواده و کار خود زد. او با همسرش رابطه خوبی نداشت و به کزات با او برخورد فیزیکی می‌کرد.

در سال ۱۹۷۰، کارور جایزه بین‌المللی آکادمی هنر را به دلیل سرودن اشعارش دریافت کرد. انتشار مجموعه داستان کوتاه «آیا ممکن است ساکت شوی؟» شهرت را از آن کارور کرد.

او پیش از این، گرفتار فقر شدیدی بود که باعث ایجاد یأس، ترس و دلهره مداوم در وجودش شده بود. کارور در طی سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۷، چندین بار به دلیل نوشیدن مشروب زیاد، راهی بیمارستان شد. در این دوران، همسرش نیز به مشروب روی آورد؛ و چون او، همواره مست بود. آنها برای مدتی از هم جدا شدند و هریک در شهری به سر بردند.

عاقبت کارور در سال ۱۹۷۷ به‌طور کامل، نوشیدن مشروبات الکلی را کنار گذاشت؛ و بعداً، از آن دوران، به‌عنوان سرنوشت‌سازترین زمان حیاتش نام برد. در همان سال با زن شاعری به نام تس گالاگر (Tess Gallagher) آشنا شد. همسر کارور، پس از بهبودی همسرش، نزد او بازگشت، اما نتوانست به زندگی با او ادامه دهد. تا در سال ۱۹۷۸ رسماً از کارور جدا شد.

کارور یک سال بعد، با تس گالاگر ازدواج کرد. آنها در شهر ال پاسو، زندگی مشترک خود را آغاز کردند. کارور یک بار دیگر، به دلیل نوشتن داستان، از سوی آکادمی هنر برگزیده شد. وی همچنین جوایز بسیاری چون جایزه‌های ارزشمند مایلدريد و هارولد استراوس را از آن خود ساخت. در سال ۱۹۸۸، عضو آکادمی هنر آمریکا شد؛ و از دانشگاه هارفورد، به دریافت دکترای افتخاری نائل آمد. در مجموع، کارور سه مجموعه داستان کوتاه و سه مجموعه شعر منتشر ساخت.

وی، ده سال باقی‌مانده از عمر خود را در کنار تس گذراند. او پیش از آنکه متوجه شود به بیماری سرطان مبتلا شده است با همسرش قرار گذاشت که به مسکو سفر کنند.

او در بیمارستان، به شوخی، به همسرش گفت: «من خیلی زودتر از تو به مسکو خواهیم رسید»

کارور در زمان بیماری به دوستانش گفت: «برای من گریه نکنید. چون من انسان خوشبختی هستم.»

کارور، پیش از اینها هم، طی مصاحبه‌ای با مجله پاریس ریویو گفت: «احساس می‌کنم دو گونه متفاوت زندگی کرده‌ام.»

در آخرین نیمروز باقی‌مانده از عمر کارور، تس او را به خانه بازمی‌گرداند. «عمر آن روز، به اتفاق همسرش، فیلم سینمایی «چشمان سیاه» را بیند. ساعت ۶/۲۰ صبح روز بعد، کارور، در خواب می‌میرد.

کارور، یک بار به یک خبرنگار می‌گوید: «من فکر می‌کنم روی سنگ قبرم باید بنویسند: یک نویسنده مگر آنکه بخوانند شاعر، داستان کوتاه‌نویس و مقاله‌نویس روی سنگ قبرم بنویسند.»

در روز چهارم آگوست، پس از برگزاری مراسم مذهبی، کارور در قبرستان بندر آنجلز (Port Angeles) روبه‌روی اقیانوس، به خاک سپرده می‌شود.

ویلیام استول (William L. Stull) استاد دانشگاه هارفورد، بر این باور است که زندگی، هنر و حتی مرگ ریموند کارور، شباهت بسیار زیادی با زندگی آنتوان چخوف دارد. گویی روح چخوف، همواره در کنار کارور بوده و او را راهنمایی می‌کرده است.

چخوف نیز چون کارور، در خانواده‌ای تنگدست به دنیا آمد. پدر بزرگش مدت مدیدی زیر سلطه ارباب بود، و به سختی توانست خود را رها سازد. پدرش به کار فروش اجناس می‌پرداخت. اما به زودی ورشکسته شد.

چخوف در سن نوزده سالگی به مسکو سفر کرد تا برای کمک به خانواده بی‌بضاعتش، کاری پیدا کند. او، در نامه‌ای که به تاریخ ۱۰ می ۱۸۸۶ نگاشته، دیدگاهها و اندیشه خود را در خصوص داستان کوتاه، مطرح ساخته است.

چخوف نیز در ازدواج و زناشویی، موفق نمی‌شود و از همسر اولش جدا می‌گردد. وی، سه سال قبل از مرگش، با یک هنرپیشه تئاتر ازدواج می‌کند. آن چنان که کارور، ده سال قبل از مرگش، با همسر دومش ازدواج می‌کند.

چخوف در اثر بیماری سل، دار فانی را وداع می‌کند. پیش از ظهور چخوف، داستان کوتاه، با چنین شکل و شمایی وجود نداشت؛ و تنها افسانه و حکایات خلق شده بودند. چخوف در سال ۱۸۸۰، بنیاد داستان کوتاه مدرن را بنا نهاد. او جزئی‌ترین مسائل رئالیستی را وارد ساحت داستان کرد، و به آن عناصر عاشقانه و رمانتیک ماقبل خود، افزود. داستانهای او، به‌عنوان الگو و طرح اصلی برای نویسندگان قرن بیستم درآمد.

کارور بسیار تحت تأثیر اندیشه و قلم چخوف قرار داشت. او، همچنین، از ارنست همینگوی، شرود اندرسن، و جان چیور (John Cheever) الهام گرفت. با این حال، بسیاری از منتقدین، کارور را پیرو اندیشه چخوف می‌دانند؛ و بر این باورند که بسیار تحت تأثیر شیوه و اندیشه او بوده است.

شهرت کمی غریب کارور، به خاطر نگارش مجموعه داستانهای کوتاه است. در عین حال که او را یک نویسنده «مینی‌مال» می‌دانند. در صورتی که کارور، به هیچ عنوان دوست نداشت او را با چنین لقبی خطاب کنند. برخورد غلوآمیز منتقدین و ناشران، به تدریج باعث شد که کارور، پس از مرگش، به شهرت جهانی دست یابد. با تمامی این اوصاف، بسیاری از منتقدین هم، در مقالات خود کارور را مورد تهاجم قرار دادند، و چنین اظهار داشتند که سبک داستان‌نویسی او، «مینی‌مال» نیست. حتی در واشنگتن‌پست، طی مقاله‌ای، از او به‌عنوان نویسنده‌ای معمولی یاد شد؛ و اعطای لقب «بهترین» به او راه جایز ندانستند.

به هر صورت، کارور، به دلیل شرایط نامطلوب زندگی، با دلهره و نگرانی به داستان‌نویسی پرداخت؛ و گذشته اندوهبار او، تأثیر بسزایی در خلق آثارش گذاشت. به گونه‌ای که، تحلیلگران عرصه ادبیات راه، در شناسایی و ارزیابی داستانهایش، دچار تردید و دودلی کرد.

کارور، یک بار گفته است: «من هیچ‌گاه نمی‌توانم برای مردم بنویسم.»

در جایی دیگر اعتراف کرده است: «من مجبور بودم بنویسم. چون

بایستی درآمدی کسب می‌کردم.»

توجه به مصایب زندگی و سعی در بازآفرینی زشتیها و پلیدیها، باعث شد تا منتقدین ادبی، ریموند را در گروه نویسندگان پیرو «رتالیسم پلید» یا «رتالیسم کثیف» قرار دهند. آنها معتقدند کارور به هیچ عنوان به حفظ شیوه و روش گذشته پایبندی نداشته، بر آن نیست تا بر اساس سبک و شیوه پیشینیان حقایق را مطرح سازد. در عمل، کارور، به دلیل تأثیرپذیری شدید از محیط ناآرام و ناامیدکننده پیرامونش، به دنبال رتالیسمی بود که تصویرگر صحنه‌های تلخ و اندوهبار بود. او در تصویرسازی از محیط به دنیای خیال و جادو یا گذاشت، و سعی نکرد برای رفع بحرانهای روحی و روانی خود از این عنصر یاری بگیرد و با کمک خیال التیام یابد. به همین دلیل، در آثارش، خواننده به هیچ عنوان در عالم جادو و خیال وارد نمی‌شود. او حتی نتوانست در آثارش مدینه فاضله‌ای بسازد. حتی به دلیل نداشتن شرایط مناسب، نتوانست داستانهایی منسجم و قوام یافته‌ای خلق کند. اما از آنجا که به نوشتن علاقه داشت و در شرایطی بایستی می‌نوشت، آثارش موجز و با پریشانی گویی ذهن راوی مضطربی همراه بود. در واقع اقتصاد در ارائه کلمات و روی آوردن به کم‌گویی به دلیل نداشتن زمان و فرصت مناسب برای نوشتن بود، و خود، تمایلی به چنین کاری نداشت. اما از آنجا که جامعه‌ی آن روزگار، به دلیل گذران شرایط نامطلوبی چون بحرانهای اقتصادی، دو جنگ جهانی، ظهور کمونیسم و تبدیل شدنش به یک حکومت دیکتاتوری خشن، انقلاب صنعتی و پیامدهای نامطلوب آن، حضور آمریکا و انگلیس در سایر کشورها و استعمار جهان، دچار یأس و ناامیدی شدیدی بود، و بیشتر به سوی نیهیلیسم پیش می‌رفت، از مجموعه آثار ریموند کارور استقبال کرد.

بر این اساس، بسیاری بر آن شدند تا در زمان حیات کارور، برایش پرونده‌سازی کنند، و او را مبتکر مکتب مینی‌مالیسم در عرصه ادبیات داستانی بدانند. در همان زمان، عده‌ای هم وجود داشتند که کارور را دنباله‌روی همین‌گویی و چخوف می‌دانستند، و مدعی بودند کارور برای اولین بار، داستان مینی‌مال نوشته است. در چنین شرایطی بود که کارور نسبت به اظهار نظرهایی که می‌شنید واکنش نشان داد و از اینکه او را یک نویسنده مینی‌مال می‌خوانند اظهار ناراحتی و تأسف کرد. او بر این اعتقاد بود که مینی‌مال واژه‌ای است که انسان را محدود می‌کند، و به نویسنده اجازه نمی‌دهد تا جهان هستی را به تصویر کشد. از این‌رو، از منتقدین ادبی خواست تا هیچ‌گاه او را نویسنده مینی‌مالیست نخوانند.

فردریک بارتم (Frederick Barthelme) درباره مینی‌مالیسم و خالق آن چنین می‌گوید:

«نویسنده مینی‌مالیست اتاق را برای ورود خواننده ترک می‌گوید و اجازه می‌دهد تا افرادی وارد شوند که از تمام قدرت تخیل خود درک اثر استفاده می‌کنند.»

لازم به توضیح است: در شیوه مینی‌مال نویسی، واژه‌ها فاقد پسوند و پیشوند هستند و جملات بسیار کوتاه و موجز در کنار هم قرار می‌گیرند و عملاً اسکلت‌بندی جملات با هم همسویی دارد.

ریموند کارور به دلیل شرایط روحی خاصی که داشت، آن‌چنان به لفاظی و بازی با واژگان و جملات و استفاده از فنون و صناعات ادبی و عناصر داستانی مهم، روی نیاورد. زبان داستانی او غیر فعال است. واژه‌ها و جملات بسیار ساده و پیش پا افتاده به نظر می‌رسند. گفتگوهای میان شخصیتها نیز ساده است. این در حالی است که برخی تحلیلگران پیرو کارور، بر آن هستند تا چنین وانمود کنند که در پس این کلام ساده، دریایی از مفاهیم عمیق و ارزشمند نهفته است. اما تاکنون هیچ‌یک

نتوانسته است به‌طور جدی، یک مفهوم عمیق و فلسفی را در این راستا مطرح کند، و آن را به اثبات رساند.

یکی از تحلیلگران ادبیات، در این خصوص می‌گوید:

«از میان نثر خشک و ساده کارور، گاه، معانی‌ای احساس می‌شود. تاکنون کسی نتوانسته است از میان این جملات، معانی خاصی پیدا کند. فقط از لحن او حس می‌کنیم یقیناً باید چیزهایی گفته باشد. ما احساس می‌کنیم کارور مسائلی را می‌خواسته است مطرح سازد، اما نمی‌دانیم این مسائل چیست.»

از این‌رو، می‌بینیم که اندیشه و دیدگاه خاصی در کلام کارور وجود ندارد، و او صرفاً خواسته است داستان بنویسد، و بدین ترتیب، گذشته خود را مطرح سازد.

در داستانهای او، زمان به کندی می‌گذرد. او گاهی بازگشتهای کوتاهی هم به گذشته دارد. کارور به ناگاه خواننده را در میانه وقوع یک حادثه، حاضر می‌سازد. هواداران او، بر این باورند که کارور می‌داند چه زمان، بهترین وقت برای شروع داستان است. در صورتی که آنها با استدلال تکنیکی، نتوانسته‌اند همین ادعا را ثابت کنند.

در داستانهای ریموند کارور، یا یک شخصیت مرکزیت داستان است یا یک حادثه ساده. او برای حادثه پیش پا افتاده‌ای که قرار است توصیف کند، آن‌چنان که توقع می‌رود، از رابطه علت و معلولی نیز استفاده نکرده است. در واقع، حوادث طبق رابطه و ضابطه خاصی، کنار هم قرار نگرفته‌اند. یا مطالعه چند داستان او، خواننده احساس می‌کند نویسنده، حرفی برای گفتن ندارد. پیروانی که قصد دارند از کارور یک اسطوره بسازند، مدعی هستند که کارور، وظیفه بیان هر چیز را ندارد؛ بلکه این ما هستیم که باید از میان چند جمله کوتاه و پراکنده او، مفاهیم ارزشمند را، به صورت فردی، استنباط کنیم.

نکته قابل تعمق، گرایش شدید نویسنده به شی‌عوارگی است. او به دقت اشیاء اندک پیرامون شخصیت داستان را توصیف می‌کند، و به سادگی از هر شیئی نمی‌گذرد. هواداران او، در این خصوص، تحلیلهای غلوآمیزی ارائه کرده‌اند: آنها معتقدند اشیاء، به اندازه انسانها، در داستانهای او نقش دارند؛ و عملاً، هر شیئی، برای خود، هویتی مستقل دارد. او که در طول داستان، نتوانسته است برای شخصیت‌های داستانی‌اش هویت مستقل و مستحکمی ایجاد کند، چگونه می‌تواند به هویت اشیاء بیندیشد. شاید انسانهای بی‌هویت او، نیازمند هویت اشیاء هستند، تا به تکامل برسند!

داستانهای کارور، فاقد هر گونه فراز و نشیب (عمل صعودی و فرودی)، حادثه، حالت تعلیق و هیجان هستند. در واقع، آثار او، به طرحهایی ساده می‌مانند که هنوز نیازمند بازنگری‌اند.

مشخص است که کارور، در توصیف اشیاء اندک پیرامون شخصیتها، دچار وسواس شده است. هیچ‌یک از هواداران او، نتوانسته است مخاطبان خود را متقاعد سازد که یک شیئی، در آثار کارور، می‌تواند زندگی یک انسان را متحول سازد؛ و عملاً، اشیاء نقش کلیدی در داستانهای او دارند.

برخی از پیروان کارور، به وجود رابطه فراحسی میان اشیاء و عوالم نامشخص در داستانهای معتقدند؛ و دلیل اصلی ناتوانی خود در توصیف نقش اشیاء در این داستانهای را، وجود همین رابطه فراحسی می‌دانند!!

عده‌ای برای تثبیت جایگاه کارور، ماجرای بومی بودن آثار او را مطرح می‌سازند، و چنین می‌گویند که آثار کارور، کاملاً آمریکایی، و بیانگر جامعه آمریکاست. اما طبیعی است که هر اثری، در بافت خود، به عناصر بومی منطقه محل زندگی نویسنده‌اش بپردازد.

در بخش پایان‌بندی نیز، خواننده دچار سردرگمی است، و احساس خوبی ندارد. در پایان راه، خواننده دچار حس ترس، رکود، ناامیدی و خلأ می‌شود. پیروان جریانهای روشنگری، چنین وانمود می‌کنند که در پایان، احساس رضایت می‌کنند، و از مطالعه داستانهای کارور لذت می‌برند.

در پاسخگویی به یاران ظاهری کارور، عده‌ای بر این باورند که نویسنده، صرفاً گرایشهای درونی خود را مطرح ساخته است، و تاویل و تفسیر آثار او، آن چنان که ادعا می‌کنند، نیست. در حقیقت، نوعی گرایش به روشنفکری و بیان این مسئله که باید در پی رویدادهای مدرن و ناهمگون بود، عده‌ای را به این گونه واکنشها و می‌دارد، تا این گونه وانمود کنند که با پذیرش آثار کارور، افرادی فرهیخته و روشنفکر هستند.

شخصیتهای داستانی کارور، اوقات خود را به بطالت می‌گذرانند. آنها افرادی پوچ‌انگارند و فقط تلاش می‌کنند تا زنده بمانند. شخصیتهای داستانی کارور، حتی قادر نیستند به درستی صحبت کنند؛ و نمی‌توانند احساسات خود را به‌طور روشن، مطرح سازند. آنها حتی به یکدیگر شباهت ندارند، و فاقد احساس همدردی با یکدیگرند. از این رو، این افراد، عملاً جمعگرا نیستند، و با نزدیک شدن به اطرافیان خود، آرامش نمی‌یابند. این افراد، به‌نوعی، انسانهای ترسو و خودخواهی هستند که تنها به خود و رفع احتیاجات خود می‌اندیشند. آدمهای کارور، فاقد هویت فردی هستند؛ و به‌راحتی می‌توانند خیانت و نیرنگ را تحمل کنند و گاه، خود شریک کارهای زشت شوند. این آدمها، همگی از قشر متوسط جامعه هستند، و به گونه‌ای رفتار می‌کنند که خواننده احساس کند کندذهن‌اند. در واقع، شخصیتهای داستانی، نشانه‌های از شخصیت کارور را به همراه دارند. مسائل آنها مسائل کارور است، و شرایط و محیط پیرامونشان، شرایط نامطلوبی است که کارور، سالها با آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

در غالب آثار کارور، درونمایه از دست رفتن همه چیز روابط زناشویی، اعتیاد به الکلیسم، پوچ‌انگاری، مرگ عزیزان، وحشت از آینده ترسناک و وهم‌آلود، یأس، نابرابریها و اندوه بی‌پایان، به چشم می‌خورد. برخی از تحلیلگران، بسیار تمایل دارند تا اشیاء مطرح شده در داستانهای او را نمادین جلوه دهند. این نشانه‌ها، به‌صورت مستقل، هویت ندارند. در نتیجه، داستانها نیازمند تفسیر و تاویل شخصی هستند. اما افراد یادشده، نتوانسته‌اند به صراحت نمادی را معرفی، و نقش کلیدی آن را به اثبات برسانند.

کارور، علی‌رغم حمایت برخی سیاست‌بازان عرصه ادبیات - که احتمالاً می‌توانند بر اساس برنامه و نقشه «ادبیات استعمار نو» هدایت شده باشند - نتوانسته است در غرب، آن گونه که انتظار می‌رفت، مخاطب به دست آورد. مخالفان آثار کارور، مدعی‌اند که شخصیتهای پریشان و بیمار آثار کارور، که غالباً در پی مشروبات الکلی، و از زندگی ناامید هستند، عملاً قادر نیستند در لایه‌های زیرین کلامشان، مفاهیم پیچیده و فلسفی مطرح سازند؛ آن چنان که منتقدین هم، از درک چنین مفاهیمی عاجز باشند. هواداران کارور، در جواب می‌گویند: این شخصیتهای در حاشیه داستان هستند؛ و خود زندگی عادی انسانها، می‌تواند بیانگر مفاهیم عمیق باشد. جالب این است که برخی حامیان کارور، او را آن چنان بزرگ می‌بینند که واژه‌ها را در توصیفش ناچیز می‌پندارند! آنها حتی از قد، هیکل و وضع ظاهری کارور به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی با یک فرد اسطوره‌ای طرف بوده‌اند!

ویلیام استال می‌گوید: «اگر بخواهیم خاطرات خود را از کارور تنها در یک کلمه خلاصه کنیم، آن کلمه، «بزرگ» خواهد بود. بزرگ، کلمه کوچکی است، اما مثل زبان روزمره‌ای که کارور در داستانهای خود

پرورده، آن قدر بار معنایی و طنین دارد، که همه نقشه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ریموند کارور بزرگ بود. ۱۸۵ سانتی متر قدش بود و حدود صد کیلو وزن داشت...» (اسدالله امرایی؛ روزنامه شرق؛ پنجشنبه: ۱۹ شهریور ۸۳)

منتقدین ادبیاتی که پیرو کارور هستند، نبوغ او را در توصیف آنچه نیست می‌دانند. در صورتی که عده‌ای هم معتقدند کارور، مثل شخصیت‌های داستانی‌اش، فردی عادی بود. داستان‌نویسی را دوست داشت. و در حد بضاعت و با توجه به شرایط ناگوار پیرامونش، تلاش کرد و داستان نوشت.

در ایران، گمان بر این است که مطالعه آثار کارور، نشانه نوعی روشنفکری و تجددگرایی است. ایرانیان، مینی‌مالیسم را با ترجمه آثار کارور شناختند. این در حالی است که آثار کارور، به هیچ عنوان مینی‌مال نیست. در این قبیل آثار، هیچ گونه پنهان‌سازی و استفاده از واژگان چند منظوره، وجود ندارد. کارور خود از اینکه او را مینی‌مالیست خطاب می‌کردند، ناراضی بود. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، علت اصلی گرایش کارور به داستان کوتاه‌نویسی، مسائل اقتصادی، بحران روحی، و نداشتن وقت کافی بود. آن چنان که بورخس نیز، به دلیل بیماری چشم نتوانست داستان بلند بنویسد. او خود به این مسئله اعتراف داشت و هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد عده‌ای بر آن باشند تا از نوشته‌های او، مفاهیم عمیق و فلسفی برداشت کنند.

کارور خود می‌گفت: «من هر لحظه منتظر بودم بیايند صندلی‌ای را که روی آن نشسته‌ام بردارند و ببرند.» یعنی فکر او آن قدر آسوده نبود تا بتواند برای نگارش یک رمان طویل، تمرکز داشته باشد.

در پایان، اشاره به این نکته ضروری است که در غرب در یک مقطع زمانی، تازگی و بدیع بودن طرح و اسکلت‌بندی داستان کوتاه، به شدت مورد توجه قرار گرفت. در آن دوره، آثار چخوف و همینگوی با شمارگان بالا فروخته می‌شد، و مخاطبان در پی مطالعه داستان کوتاه بودند. در همان زمان، تحلیلگران مدعی شدند که انسان ماشین زده عصر حاضر، دیگر زمان کافی برای مطالعه رمانهای طویل ندارد، و تنها می‌تواند داستان کوتاه یا داستان مینی‌مال بخواند. با گذشت زمان، بی‌اساسی نظریه این افراد به اثبات رسید. در دوره کنون، غالب رمانهای طویل مطالعه می‌شوند، و مردم دیگر تمایلی به مطالعه داستان کوتاه ندارند.

داستان مینی‌مال نیز، علی‌رغم کوتاه بودنش، نتوانست آن چنان که تصور می‌رفت، مخاطبان زیادی جلب کند. در این راستا، برخی نویسندگان مینی‌مال، راه افراط را پیش گرفتند. آنها تنها با طرح چند واژه و قرار دادن آنها در کنار هم به اشکال مختلف، مدعی شدند که داستان مینی‌مال خلق کرده‌اند. در صورتی که خوانندگان آثار ادبی، همچنان در پی مطالعه رمانهای بلند هستند، و لاجرم، ناشران نیز به سمت چاپ این گونه آثار، هدایت شدند.

منابع

1. Two interviews with Raymond Carver, Translated by William L. Stull.
2. Carver Vision, Philip Carson.
3. Biographical Essay, William L. Stull, professor of rhetoric at the university. Hartford.
4. Echoes of our own lives, interview with carver.
5. Carver's couples talk about love, Fred moramarco.
6. Raymond Carver, Paul Jones.
7. Raymond Carver, Chronology, William Stull.